

سیر تکاملی زبان

بقلم آقای فوادى

معلم محترم فارسی در مدارس نظام

۳

در این مقاله مجملی از پیدایش و توسعه اقسام مختلفه صرفی کلمات بحث میکنیم. در دستورهای زبان معمولاً کلمات را بهشت یا نه قسم تقسیم میکنند (از قبیل اسم و فعل و ملحقات و متعلقات آنها و اقسام مختلفه حروف) از اینرو يك مسئله بمیان میآید که آیا تمام اقسام مذکوره از ابتدا در زبان وجود داشته یا آنکه بعدها بمرور با سیر تکاملی فکر بمیان آمده است و کدام قسم قدیم تر و باصطلاح «مادر-ریشه» اقسام دیگر محسوب میگردد.

برای حل این مسئله علمای علم زبان بیشتر بعلم روان شناسی و تاریخ و علوم اجتماعی متوسل شده و معلوم کرده اند که ابتدا همه اقسام صرفی کلمات وجود نداشته بلکه در نتیجه توسعه فکر و سیر تکاملی تمدن بمرور بعرضه وجود آمده است چنانکه در زبان وحشیان امروز هم که زندگانی آنها ساده است و هنوز با مرحله تمدن نگذاشته اند بسیاری از اقسام صرفی کلمات وجود ندارد مثل آنکه شخص متکلم فعل خود را در سوم شخص قرار میدهد و غالباً بجای ضمیر اسم خود را استعمال میکند. در زبان فارسی شبیه این عمل نیز مشاهده میشود و با آنکه فعل مخصوص برای متکلم موجود است گوینده برای رعایت ادب و احترام نسبت بمخاطب فعل خود را در سوم شخص قرار میدهد (مثلاً: محترماً معروض میدارد یعنی معروض میدارم) و گاهی فعل مخاطب را نیز برای رعایت احترام در سوم شخص قرار میدهند (مثلاً: البته آنجناب مسبوق هستند یعنی مسبوق هستید) اطفال در موقع تکلم بسیاری از افعال و کنایات و قیود و حروف اضافه را استعمال نمیکنند زیرا فکرشان نسبت بزرگان محدود است و بمقتضای آن غالب اقسام کلمات را بکار نمیبرند و غالباً کلماتی را کمتر استعمال میکنند که نسبت و

رابطه بین اشیا و حوادث را بیان میکند و چون مفاهیم این قبیل کلمات در ذهن اطفال موجود نیست لذا احتیاجی باستعمال آنها هم ندارند.

مقصود این است که در مراحل اولیه حیات اجتماعی نه تنها عدّه کلمات محصور بوده بلکه تمام اقسام صرفی کلمات نیز در بین نبوده است. حال باید فهمید که کدام قسمه قدیم تر بوده که رفته رفته اقسام دیگر بآن افزوده شده است. بعضی گمان میکنند چون انسان ابتدا صفت و عمل را در اشیاء ملاحظه میکند لذا احتیاج او بفعال بیشتر بوده و از اقسام کلمات فعل را استعمال میکرده است زیرا فعل کلمه ایست که دلالت بر کار یا حالتی نماید مانند رفتن - کاستن - زرد شدن و غیره. مثلاً غریدن ابر - بریدن مرغ - سرد شدن هوا را که عمل و حالت باشد قبل از خود موضوع ابر - مرغ - و هوا مشاهده مینماید. پس اول عمل و صفت را می بیند و تشکیل تصور میدهد و در ازای آن کلمات مقتضی بکار میرسد بعد آن عمل و صفت را بچیزی و کسی اسناد میدهد. فرض میکنیم طفلی بریدن مرغ را میبیند بواسطه ادراک و اعمال دیگر ذهنی تصور بریدن برای او پیدا میشود و چون هر تصویری با قرار دادن کلمه در ازای آن ثابت میماند لذا تصور بریدن را با کلمه مقتضی تثبیت میکند (در اینجا ما کار نداریم که کلمه را خود اختراع نموده یا دیگران با او تلقین میکنند) همچنین هوا سرد میشود، تاریک میگردد، در مقابل این تصورات کلمات سرد شدن و تاریک شدن را بکار میرسد. بنابراین افعال و صفات (مانند رفتن - آمدن - دیدن - بریدن - سفید - سیاه - اولی - دومی و امثال آنها) قدیم ترین قسم کلمات میباشند.

گرچه این قیاس در بادی امر صحیح بنظر میآید لکن در عمل و تجربه مقرون و مطابق با واقع نیست مثلاً در میان وحشیان که حیات ابتدائی اجتماعی را دارا میباشند کلماتی که دلالت بر فعل و صفت میکند کمتر مورد استعمال دارد. اطفال نیز فعل و صفت را کمتر استعمال نموده و غالباً با اسم اکتفا مینمایند. مثلاً طفل در عوض «آب میخوام» - آب بده - آب بیاور» میگوید «آب!» در عوض «مرغ میبرد» میگوید «مرغ!» پس چون انسان وحشی و طفل برای افعال و صفات کلمات مقتضی استعمال نمیکند بدیهی است که تصورات آنها در این باب مشخص و کامل نیست.

و قتیکه باعمال ذهنی و قوای فکری انسان مراجعه میکنیم می بینیم که مفهوم مبدء قبل از مفهوم عمل و صفت آن در ذهن پیدامیشود. تصور ماده و شیئی قبل از تصور جریان و حرکت در ذهن خطور میکند. اگر نظری علوم طبیعی کنیم می بینیم که انسان تمام حوادث فیزیك و فعل و افعال شیمی را به قوه نسبت میدهد و تمام را بر اساس آن قرار میدهد بنابراین برای فهم و حل مسائل و مطالب مجبور میشود قوه را که ندیده و باهیچیک از حواس ظاهره ادراك نموده مبدء قرار دهد. بدیهی است که برای مفاهیم مبدء - ماده - شیئی - قوه اسم بکار میرد نه فعل و صفت. انسان در جریان حوادث قبل از همه چیز جسم و شیئی را می بیند و بعد در کیفیت و حالت آن فکر میکنند پس موضوع (اسم) و فهم آن مقدم بر محمول (فعل - صفت) است (بدیهی است که موضوع یا مسندالیه اصلا با اسم بیان میگردد و در صورتی میتواند بواسطه اقسام دیگر صرفی بیان شود که آنها جانشین اسم باشند.)

درالسنه سامی ساختن صفت و فعل از اسم بخوبی محسوس است مثلا از کلمه حجر (سنگ) تحجر (سنگ شد) متحجر (بحالت سنگ درآمده) و از کلمه خیمه - خیم (خیمه زد) ساخته میشود.

درالسنه اورال و آلتائی نیز بسیاری از افعال و صفات از اسم ساخته میشود مثلا از کلمه ترکی باش (سر) باشلاماق (شروع کردن) و از کلمه ایو (خانه) - ایوانمک (خانه دار شدن - تاهل اختیار کردن) ساخته میشود.

درالسنه هند و اروپائی نیز نظیر این عمل دیده میشود. مثل آنکه با تغییر محل آهنگ لفظی در کلمات انگلیسی از اسم صفت و فعل میسازند. مثلا کلمه Conflict اگر آهنگ لفظی آن روی o واقع باشد اسم است و اگر آهنگ را بآخر انتقال دهیم فعل میشود. در زبان روسی Niania (دایه) اسم است، Niantchat - (لای لای گفتن - پرستاری طفل) از آن مشتق شده است در زبان فارسی از کلمه چرخ که اسم باشد چرخیدن را میسازیم و بهمین قیاس است فهمیدن - طلییدن - بلعیدن و امثال آنها (کلمات فهم - طلب - بلع عربی است و مصدر است و مصدر در عربی جزو اسم داخل میباشد) کلمات سنگ - پشم اسمند اگر بعد از آنها ادوات

ی - بن - ینه در آوریم صفت بدست میآید، مثل سنگی - سنگین - پشمی، پشه ینه
و غیره (ساختن اسم از فعل در کلیه زبانهای فوق الذکر نیز سابقه دارد لکن بیان وجه
آن داخل در مبحث مانیت). بنا بر این چنین نتیجه میگیریم که قدیم ترین قسم صرفی
کلمات در زبان اسم است و بعد فعل و صفت و اقسام دیگر. میان آمده است و آنچه از
بعد پیدا شده از اسم مشتق گشته و چون غالب مأخذهای کلمات از بین رفته، برای
امروز وسیله در دست نداریم که برای تمام اقسام کلمات مأخذهای اسمی پیدا کنیم. مثلاً
کلمات پیش - جلو - بالا - زیر و امثال آنها که قید میباشد (در عربی اینها را ظرف
میگویند و ظرف از اقسام اسم است) ممکن است در جمله ای حرف اضافه بکار روند
یعنی دارای معانی مستقل نباشند (در این صورت آنها را حروف اضافه نامند نه قیود)
مانند قلم من پیش شماست - جلوی خانه با صفاست - مورچه زیر زمین لانه دارد - بالای
سر شما آسمان است - و غیره

حال که میتوانیم قیاس کنیم که اسم قدیم ترین کلمات بوده و استخوان بندی زبان
محسوب میشود و اقسام دیگر صرفی بمنزله عضلات و مصل بشمار میروند یک سئو
مهم برای ما کشف میشود که وقتی که یک زبان اجنبی رخته در زبانی کرد پیش قراول
آن اسم است نه اقسام دیگر. کسانیکه بایکی از السنه خارجه آشنائی دارند در موقع
مجاوزه اگر کلمات خارجی استعمال میکنند حتماً اسم است (و بندرت فعل و غیره)
و اگر بخواهند ضمن صحبت فارسی فعل خارجی را بکار برند غالباً آن را بدو جزء
(جزء اسمی - فعل معین) تقسیم نموده جزء اسمی را بزبان خارجه و فعل معین را فارسی میآورند
و این بر اثر طبیعت است که همواره همراه بشر میباشد. مثلاً میگویند سوژه آن خیلی عالی بود
این اطاق کوفور تابل است - من د کور اژده - م - ف - ن - شاگرد نمره با سابل گرفت و غیره.
چون زبان عرب در ایران رواج یافت ابتدا اسامی عربی رخته در
زبان فارسی کردند بعد اقسام دیگر و اگر نهضت احیای زبان فارسی از قرن سوم
هجری باینطرف پیدا نمیشد آنچه را که حال داریم نیز از دست داده بودیم این است
که امروز در زبان فارسی اقسام دیگر نسبت باسم بیشتر محفوظ مانده است. اگر امروز
کسی بخواهد بجای قیود و حروف اضافه و افعال و صفات فارسی کلمات مترادف عربی

را بکار برد هم بخود زحمت داده و هم کلام خود را مشکل تر ساخته است (مثل عندالاقضا - لدی الورد - لاوالله - فی حد ذاته - وغیره) که اگرچه ظاهر آدر فارسی امروز مورد استعمال دارند لکن در محاوره کمتر کسی بآنها توجه میکند.

فردوسی در عالم ادبیات مقامی بلند دارد و یکی از خدمات مهم که بزبان فارسی نموده اینست که آنچه را از اسماء فارسی که از دستبرد حوادث محفوظ مانده بود باندازه توانائی جمع آوری کرده و ایرانیان را از زحمت در آوردن اسماء عربی تحت شرایط تلفظ فارسی تا اندازه معلومی بیرون آورده است. البته گناه فردوسی نیست که باوجود داشتن کلمات فارسی بسیاری از کلمات عربی بامترادف فارسی خود هم آغوش شده و استادان بعد از فردوسی این قبیل کلمات را استعمال کرده و برای دیگران نیز راه باز کرده اند. مقصود ما این است که فردوسی در قسمت خود این وظیفه را با بهترین و کاملترین وجهی انجام داده است.

بلی امروز اسماء عربی که در زبان فارسی بکار میرود با اصول و شرایط تلفظ ملت ایران تطبیق یافته و تقریباً لغات ایرانی محسوب میشود (مثل آنکه در زبان فرانسه لغات لاتینی - یونانی - سامی موجود است) لکن این را هم باید در نظر گرفت که قوای بسیاری در امتداد چندین قرن بمصرف رسیده تا این اعمال را بجای آورده و کلمات عربی را بلهجه فارسی مطابق نموده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

و آزاده نژاد از درم خرید
 فراوان هنر است اندرین نبید
 خاصه چو گل و یاسمن دمید
 بسا کره نوزین که می کشید
 کریمی بجهان در یرا کنید
 رودکی (متوفی در ۳۲۹)

می آرد شرف مردمی پدید
 می آزاده پدید آرد از بد اصل
 هر آنکه که خوری می خوش آنکه است
 بسا حصن بلندا که می کشاد
 بسا دون بخیلای که می بخورد